قول مختار:رسم عثمانی نه وجوب تکلیفی دارد و نه وجوب امالائی

- تعمد ناسخین در نحوه رسم قرآن برای حفظ قرائات
- وجود خط بریدی در زمان نزول قرآن و تعمد در عدم استفاده از آن برای رسم المصحف
- وجود نقطه در زمان نزول قرآن در خط رایج
- تهافت کتاب غانم قدوری در نفی قرائات و پذیرش اختلافات مصاحف امصار
- عدم نقط قرآن به جهت وابسته شدن رسم المصحف به قاری
- موافقت طبع خط و فطرت بشر با وجود نقطه در آن
- اذعان کلبی به نقطه گذاری در خط عربی قبل از اسلام
- وجود نقطه در مصحف ابوبکر و عدم آن در مصحف عثمانی به جهت تحمل قرائات

تعمد ناسخین در نحوه رسم قرآن برای حفظ قرائات

عرض من این است که رسم مصحف توقیفی هست یا نیست؟ شاید باشد، نمیدانم. باید بهدنبال شواهد باشیم. اتباع از خط مصحف عثمانی لازم است یا نه؟ به اندازهای که من عرض میکنم، لازم نیست. تمام کسانی که بر لزوم آن دلیل آوردهاند –ایشان هم در این کتاب از علماء فریقین دلیل میآورند- دلیلشان تام نیست. عرض من این است که وجوب تکلیفی ندارد. اگر شارع برای حفظ کتاب خودش این رسم را لازم میدانست بیش از اینها برای آن مئونه میکرد و میخش را می کوبید. نه اینکه یک «مالک» بگوید و مالکیه در عالم غرب اسالم بر رسم محافظت کنند اما در مشارقه و نصف عظیمی از مسلمین همه مصاحف را تغییر بدهند و به رسم امالئی بنویسند. از آن خطاطهای مهم که اسمهای آنها را در این رسم المصحف آوردهام. خطاطهای بسیار مهم که از قدیم به رسم امالئی نوشتهاند و به رسم عثمانی هم نوشتهاند.

شاگرد: از قدیم یعنی چه زمانی؟

استاد: یکی از آنها مستعصمی است[1]. برای قرن هفتم است. جلوتر از او، ابن مقله است. اسمها را آوردهام. مطالب مختلفی را در این صفحه گذاشتهام. بهدنبال تکتک آنها بروید و اضافه کنید.

قول دوم این بود که وجوب تکلیفی ندارد. نوشتن مصحف به رسم امالئی حرام نیست. سوم کسانی هستند که میگفتند باید به رسم امالء بنویسید. این هم باید ندارد. روشنتر است. فقط قول چهارم میماند که فعلاً بهخاطر شواهدی که در ذهن من هست، قوی است. قابل دفاع است و اینها هم گفتهاند. البته با طرح دو سؤال. آن قول چیست؟ گوای یک وجه چهارمی است. نه توقیفی است و نه وجوب اتباع دارد. بلکه کسانی که مینوشتند تعمد داشتند در اینکه اینطور بنویسند. تعمد در اینطور نوشتن داشتند. اصالً مسأله خطا نبود. پس توقیف یعنی خدا فرموده است، من نمیگویم خدا اینطور فرموده. طرفداران وجوب هم میگویند صحابه اینطور نوشتند و ما هم باید به حرف آنها گوش بدهیم. این یک حکم تکلیفی است. آن چه که من عرض میکنم یک تحقیقی است برای پیدا کردن شواهد برای ذهن خوانی. امروزه میگویند ذهن خوانی. ذهن خوانی کسانی که مصحف را نوشتهاند.

---

[1]جمال الدین ابوالدرر یاقوت مستعصمی بغدادی، ملقب به قبلةالکتاب، خطاط شهیر وی به سبب خط بدیع خود مخصوصاً به جهت نسخههای قرآنی که نوشته شهرت یافتهاست. یکی از نسخهها در کتابخانه مصری نگهداری میشود که در سال ۶۹۰ هجری قمری از نوشتن آن فراغت یافتهاست. او اهل حبش و در خط ابن بواب تحقیق و تتبع کرد.

وجود خط بریدی در زمان نزول قرآن و تعمد در عدم استفاده از آن برای رسم المصحف

حال سؤال من چیست؟ اول؛ زمانیکه ان‌سخین عثمان مصحف را نوشته‌اند، خطی که آن‌ها می‌نوشتند همان خطی بود که سائر مردم می‌نوشتند؟ همان خط بریدی بود؟ وقتی نامه می‌نوشتند، نامه های در پست هم همینطوری بود که در مصحف است؟ یا نه، در همان زمان عثمان مردم با دو خط مواجه بودند؟ یک خط المصحف و یک خط البرید. عرض من این است که شواهد خوبی در ذهن من پیدا شده بر اینکه عثمان طوری مصحف را نوشت که در آن زمان به این صورت نمی نوشتند. یعنی خط البرید از رسم المصحف متفاوت بود. این سؤال اول بود.اینطور بود یا نبود؟

وجود نقطه در زمان نزول قرآن در خط رایج

اما سؤال دوم؛ این هم خیلی مهم است. همان چیزی که معروف است و خیلی می‌گویند. خط ضعیف بود! کجا ضعیف بود؟! خط خام بود! وقتی اشتباه کردند، در خط خام نمی‌شود اشتباه کنند؟! چون خط خام است و وقتی کاتب اشتباه کرد، باید بگویی‌م خط خام است و اشتباه کاتب هم هیچ؟! لذا در خط خام هم اشتباه می‌کند و باید اشتباه آن را برطرف کرد. سؤال دومم این است: تاریخ نقط الحروف چه زمانی است؟ معروف این است که ابوالاسود نقط الاعراب کرد و اعراب گذاشت. بعد یحیی بن یعمر نقط الاعجام کرد. خلیل هم اعراب ها را تغییر داد. سؤال دوم من این است: در این سؤال به اطمینان می‌رسم. آیا از اولی که این رسم المصحف بوده نقطه بوده ای نه؟ صریحاً می‌گویند اصلا نقطه نبوده! بلکه در قرن اول در زمان عبد الملک مروان تازه نقطه در آمد! عجائب است!

شاگرد: نقطه در خصوص مصحف ای کلا؟

استاد: کلاً می‌گویند. بحمدالله در زمان ما سنگ نوشته‌هایی پیدا شده که نقطه بوده است. اصلا معقول نیست بگوییم زمانی‌که مصحف بوده، نقطه نبوده. من این را برای ختم کلام عرض می‌کنم. آیه شریفه می‌فرماید: «كِتابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»[1]. العین خلیل برای قرن دوم است. خلیل در سال ۱۵۰ وفات کرده. ببینید خلیل برای مرقوم چه می‌گوید. «کتاب مرقوم» یعنی کتابی که اعجام به نقطه کرده‌اند. یعنی او واژه مرقوم را معنا می‌کند به کتابی که نقاط آن را گذاشته‌اند. می‌گوید کتاب مرقوم یعنی کتابی که نقاطش را گذاشته‌اند. خُب اگر در زمان نزول قرآن، اصلاً نقطه نبود، وقتی او می‌خواست زمان خودش را بگوید باید تذکر می‌داد. نه این‌که در مورد یک واژه قرآنی صرفاً توضیح بدهد.

شاگرد: نقطه تحت الباء هم همینطور است.

استاد: بله. می‌گویند نقطه نبوده! حرفها غلط اندر غلط. چرا نقطه نبوده؟! در زمان امیرالمؤمنین نقطه بوده. شواهد روشنی دارد. عرض کردم در این سؤال دوم که به اطمینان رسیده‌ام. حال بعدا شواهد آن را عرض می‌کنم. این را خیلی طول دادم، نخواستم به این زودی به اطمینان برسم.

---

[1] المطففین ۲۰ و ۲۱

تهافت کتاب غانم قدوری در نفی قرائات و پذیرش اختلافات مصاحف امصار

شما در رسم مصحف آقای غانم قدوری عباراتی را ببینید. کتاب خوبی است. ایشان در چند جا از بزرگان اهل فن قرائت فاصله گرفته است. به گمانم در همه آنها اشتباه کرده است. کتاب ایشان حال تحقیقی دارد. ولی اشتباه کردهاند. بعدًا باید بحث کنیم. مباحثه طلبگی است. جالب این است که تنها جایی که ایشان گیر میافتد و از تمام مبانی خودش دست بر میدارد، همینجایی است که الآن شروع کردم. من گفتم بحث مصاحف الامصار خیلی مهم است. ایشان مبانیای را میگوید؛ میگوید عثمان خواست یک قرائت را بنویسد و همه هم یکی بود و ... . بعد عرض میکنم. به اینجا که میرسد میگوید چطور شد که مصاحف در برخی از جاها مختلف میشوند؟! در شصت-هفتاد مورد اختلاف میشود. اینجا که میرسد میگوید وقتی ناسخ ها مینوشتند این چند قرائت به قدری در بستر معروف بود که دیگر لامحاله در مصاحف چند جور ننوشتند. همانی را میگوید که ابن عامر گفت. در اینجا مجور بودند. خُب عزیزم! درجاییکه چشمت اختلاف را میبیند و مجبور میشوی که بگویی معروف بوده، چرا در سائر مواردیکه قراء سبعه گفتهاند، نمیگویی عمدا ننوشتهاند تا بخوانند؟! خُب آنها هم در بستر جامعه معروف بود. آنها را میگویی نه، میگویی ناسخ عثمان تنها میخواست یک قرائت را بنویسد و ما نمیدانیم کدام یک از آنها است. واویلا! چطور ناسخ عثمان میخواست بنویسد، یک قرائت هم بود، اما مسلمانان یک جا نقل نکردهاند؟! اصلًا یک عجائبی است.حال اینها تحقیقات عصر ما میشود. چرا این تحقیقات می شود؟ بهخاطر اینکه از اهل فن فاصله میگیرند. دانی، ابن جزری و ... میگویند اینها عمدًا ننوشتهاند. چرا؟ چون رسم، حفاظ قرائات باشد. اینها را مکرر میگویند اما ما میگوییم نه، آنها میخواستند یک قرائت را بنویسند. حال دیگر شد لذا در این چند مورد اختلاف بلهکاریش نمی شود کرد.

اگر من تند صحبت کردم، علی ای حال بحث طلبگی است. از محضر همه این موالفین و مصنفین معذرت میخواهم. ولی مباحثه است و چارهای نیست که در برخی از جاها باید از کسانی که فهمیدیم درست میگویند دفاع کنیم. اینطور نباشد سریع در کنیم.

شاگرد: نقلی که در مورد ابوالاسود است را قبول ندارید؟

استاد: ابوالاسود چون دید تازه مسلمانان خیلی غلط میخوانند، آمد کاری کند که از اشتباه آنها جلوگیری کند.

عدم نقط قرآن به جهت وابسته شدن رسم المصحف به قاری

شاگرد۲: چرا در قرآن اعراب و نقطه نمی گذاشتند؟

استاد: نقطه که بود. نمی گذاشتند بهخاطر اینکه در یک بخشی، خلاف احترام بود. مثلاً وقتی شما برای مرجع تقلیدتان نامه مینویسید، وقتی مینویسد «محضر»، اگر اعراب آن را بگذارید، بی ادبی است. خیلی از مردم که نمیدانستند اما کسانی که میدانستند، اعراب گذاری را یک نحو کسر شأن مخاطب و ناظر میدانستند. نقاط را هم نمی گذاشتند. الآن دست خط مرحوم آقای اراکی هست. کل اصول و فقهشان نقطه ندارد. مثلاً مرحوم علامه طباطبایی هم نقطه نمی گذاشتند. یک صفحه مینوشتند، بعد برمیگشتند و نقطه میگذاشتند.

شاگرد: میگفتند آن نقاط را هم شهید قدوسی گذاشته است.

استاد: خیلی خُب. نقطه نمی گذاشتند. یک رسم حسابی بوده. چرا؟ بهخاطر اینکه میگفتند نیازی نیست. میگفتند عنداللفظ بگذارید. ولی نقطه بوده. شواهد عددهای هم دارد. اما در خصوص رسم المصحف تعمد داشتند که نگذارند. حتی درجاییکه موجب لبث است. چون لبث نبوده، مقری میگفته باید به این صورت بخوانی. اصلاً میخواستند این لبث را با پشتوانه مقری مکمل هم قرار بدهند. همینطور خودت نخوان و برو. حتماً باید ابوعبدالرحمن سلمی باشد. و لذا عثمان با پنج مصحف، پنج مقری فرستاد. هر مقریای که به هر شهری فرستاد، همراه یک مصحف بود. اینها چیزهایی بود که بعداً روشن و آشکار میشود که تعمد داشتند که اینطور باشد تا قرآن با حفظ و اقراء بماند.

موافقت طبع خط و فطرت بشر با وجود نقطه در آن

علی ای حال در اینکه نقطه نمی گذشتند اصلاً تردیدی نیست. اما در اینکه نقطه نبوده، اصلا اینطور نیست. حاجی خلیفه در کشف الظنون و سائرین، شواهدی از قدیم میآورند. من وارد بحث آن نشدهام. اینکه گفتم در دومی به اطمینان رسیدهام به این دلیل بود. یکی از کسانی که در مصحف امیری خیلی زحمت کشیده، «حفنی ناصف» است؛ مصری است. کتابی دارد به نام «تاریخ الادب او حیاة اللغة العربیة». از نوشتههای او میتوان استفاده کرد. چون شخص قوی است. او هم بهصورت واضح مسخره میکند. میگوید اصلاً معقول است؟! شواهد را در صفحه «تعاضد الرسم و القراءات» ببینید. من استشهادات دقیقی کردهام که خط نبطی بعد از خط فنیقی و آرامی است. آنها حروف را جدا مینوشتند و اینها بعداً وصل کردند. حروف، دقیقاً وضعیت خطی پیدا کرده بودند. و شواهد دیگری هم هست. در توحید صدوق نگاه کنید. مرحوم صدوق میخواهند بگویند «ج»، «ح» و «خ». در خیلی از جاها حروف را جدا مینوشتند. لذا این معقول است روز اولی که مینوشتند بدون نقطه بنویسند و فقط مینوشتند «ح»، «ح»، «ح»؟! فطرت بشر این کار را میکند که یک صورت واحد را برای سه لفظ بیاورد؟! یعنی حروف المعجم انفصال و واحد بودنشان، قبل از اتصالشان به خط است.

مثلاً حروف مقطعه؛ در حروف مقطعه خیلی جالب است؛ نوع حروف مقطعه از حروفی هستند که نقطه ندارند. البته در رسم المغاربه قبلاً داشتهاند. حالا میگویند چون لفظ نبوده یکی را گذاشتهاند و یکی را برداشتهاند. مثلاً «کهیعص»[1]. این را چطور در مصحف مینوشتند؟ تمام مصاحف را نگاه کنید. کسی که میخواهد، در اینجا به چه صورت بخواند؟ مقری هم ندارد. بخواند:کاف هاء ونون؟! کاف هاء یاء؟! کاف هاء تاء؟! کاف هاء باء؟! چند احتمال دارد. لذا این معقول است که بگوییم ما یک خطی داریم که خام است؟! خط خام یعنی این؟! لذا آقای ناصف میگوید اصلاً معقول نیست.

---

[1]مریم۱

اذعان کلبی به نقطه گذاری در خط عربی قبل از اسلام

شاگرد: یعنی شما می‌فرمایید هم نقطه نمی گذاشتند و هم «کتاب مرقوم» را به نقطه گذاشته شده معنا کردند؟

استاد: من نرسیدم این را بگویم؛ می‌گویند «عامر بن جَدَرَه» سال‌ها قبل از نزول قرآن کسی بوده که نقطه ها را گذاشت. سه نفر بودند که با هم رسم را پدید آوردند. به نقل کلبی[1] که از مورخین بزرگ است. کلبی ها –پدر و پسر- خیلی بزرگ هستند. کلبی می‌گوید کسی که نقطه گذاشت او بود. این کافی نیست؟!

---

[1]الفهرست ونیسنده : ابن النديم جلد : 1صفحه : 14؛ «وقال بن عباس أول من كتب بالعربية ثلاثة رجال من بوالن وهي قبيلة سكنوا الأنبار[1] وأنهم اجتمعوا فوضعوا حروفا مقطعة وموصولة وهم مرار بن مرة وأسلم بن سدرة وعامر بن جدرة وقيل مروة وجدلة فأما مرامر فوضع الصور وأما أسلم ففصل ووصل وأما عامر فوضع الإعجام».

وجود نقطه در مصحف ابوبکر و عدم آن در مصحف عثمانی به جهت تحمل قرائات

شاگرد: پس نقطه وجود داشته اما در مورد قرآن چه کار می‌کردند؟ یک بار فرمودید «کتاب مرقوم» یعنی کتاب نقطه داشته، الآن می‌فرمایید تعمد داشتند که نمی‌گذاشتند.

استاد: در مصحف عثمان تعمد داشتند. مثلاً برخی گفته‌اند در مصحف ابوبکر نقطه بود. بعد که اینها را جمع کردند، ابی املاء می‌کرد، زید هم املاء می‌کرد؛ املائات مختلفی بود و می‌دیدند که این قرائات هست. در زمان عثمان طوری ننوشتند که خط طوری باشد که مقری مشکل پیدا نکند. چرا؟ چون مصاحف عثمان می‌خواست به بلادی برود که قبل از آن مردم در آن جا قرآن می‌خواندند. ابتدا به ساکن که نبود. مصاحف المصار که به بلاد رفت در سال بیست و هفتم هجرت بود. مسلمانان قبل از آن قرآن خوانده بودند. قرآن را حفظ بودند. حفاظ بسیار زیاد بودند. در کلمات بود که در جنگ صفین چندین هزار حافظ حضور داشت. یعنی حفظ و عرض المصحف این قدر وسیع بود. بنابراین زمانی‌که عثمان می‌فرستاد اینها کاری کردند که مقری ها راه اقراء داشته باشند. وقتی متعلمی که جلوی آنها نشسته بود، خط را می‌دیدید، از زبان مقری می‌فهمید که در اینجا باید «مالک» بخواند، یا «ملک» بخواند. «ننشزها» بخواند یا «ننشرها» بخواند. «آل یاسین» بخواند یا «الیاسین» بخواند. طبق قرائتی که مقریء به او اقراء می‌کرد و سماعی که داشت می‌فهمید. و این خط تاب همه را داشت.

شاگرد: علت اینکه در مغرب خواستند یکی کنند، این نبود که زبان عربی در آن جا تازه وارد شده بود؟

استاد: در مغرب تصنیفات دارند.نه اینکه در آن جا واحد شد. در مشارقه واحد شد، توسط آن مصری. در مغاربه که از قدیم بود. از زمان مالک در قرن دوم. مالک نهی کرد.

شاگرد: زمانی‌که اسلام به آن جا رفت... .

استاد: مالک که در مدینه بود. دانی در اسپانیا بود. دانی در قرن پنجم بود. چون مالکی بود تصنیف کرد. در اسپانیا و در مغاربه محافظت کردند، به‌خاطر فتوای مالک. و الا اصل حرف در زمان مالک بود. مالک گفت «اکتبوا علی الکتبة الاولی». یعنی من اجازه نمی‌دهم خط را تغییری بدهید. مطلب اینطور ریشه‌دار است. اینها آن را حفظ کردند. اما در مشارقه اینطور نبود. ابن مقله به بغداد آمد و فتوای ابوحنیفه به این غلاظ و شداد نبود. ولو در موسوعه می‌گوید هست، ولی

ابوحنیفه در این جهت خیلی شدید نیست. خود خلفاء و بعد عثمانی ها همه حنفی بودند. نوعا قاضی القضات ها و کسانی که مصدر حکم در میان اهلسنت بودند حنفی بودند. شافعی ها و حنبلی ها در طول تاریخ خیلی قدرت اجتماعی پیدا نکردند. نوعاً حنفی ها قدرت بیرونی داشتند. الآن هم طالبان در افغانستان حنفی هستند. سیستان و بلوچستان همه حنفی هستند. تاریخشان جالب است. عثمانی ها با هفتصد سال حکومت، حاکم بر آنها حنفی بود.

والحمد لله رب العالمین